

زنده از خودی و بجز خودی نیست
 کز نیتش فضل فضل ایزد است
 ز سبب نمان مهران چو پله
 بخواهش هفت کاو آمد بیدار
 هم بسیار خوب و سخت فربه
 بخواه و خوشی از یکدیگر
 و زان به هفت دیکر برابر
 دید آمد سر خشک و لاغر
 در آن هفت نختین روی کرد
 بیسان سبز و خرم هفت خسته
 بر آمد در عقب هفت دگر خشک
 چو سلطان مابعد از خواب
 میگفتند که این خواب محالست
 بحکم عقل تعبیر کار ندارد
 جو افزدی که از یوسف خبر داشت
 که در زندان همان فتح خواب
 بود بیدار در تعبیر خواب

اگر گوی برو بکشیم این لایلا
 بگفتا اذن خواهی چست ازین
 مرا چشم خرد زان لحظه کور است
 روان شد جانب زندان بخوا
 بگفتا کاو و خوشه هر دو است
 چو باشد خوشه سبز و کاو فربه
 چو باشد خوشه خشک و کاو لاغر
 نختین سالهای هفت کاو
 همه عالم ز نیت پر بر آید مات
 که نعمتهای پیشین خورده کرده
 ز باره ز آسمان ابری خطا
 ز غنیمت مال داران دست
 چنان نان کم نمود بر جوانان

اگر گوی